



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

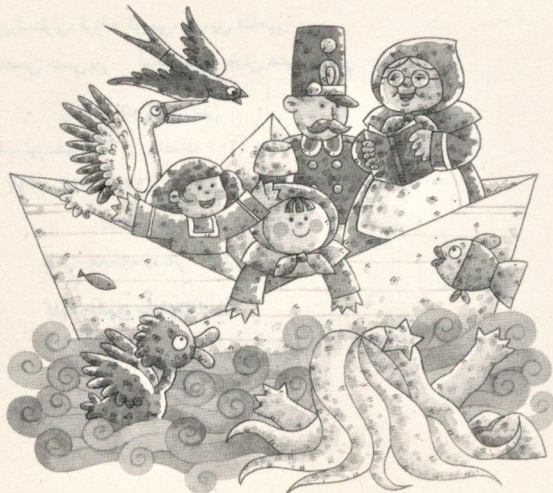
۴۴ قصہ

از

ہانس کریستین آندرسن

ترجمہ آزاد: محمدرضا شمس

تصویرگر: محسن حسن پور





در عمیقترین نقطه دریا، آنجا که آب نیلگون است و چون بلوری شفاف می‌درخشد، قصر سلطان دریا قرار دارد. دیوارهای قصر از مرجان و در و پنجره‌اش از کهربای زرد و سقف آن از صدف ساخته شده است. صدفی که با جریان آب باز و بسته می‌شود. داخل هر صدف چندین مروارید تابناک قرار دارد که هر یک از آنها می‌تواند زینت بخش تاج ملکه‌ای باشد. و اما قصه ما:

چند سالی بود که سلطان دریاها همسر خود را از دست داده و تمام کارها را به مادرش سپرده بود. ملکه پیر، زنی دانا و باهوش بود و به اصل و نسب خود بسیار می‌بالید و برای نشان دادن این افتخار دوازده صدف به دم خود آویزان کرده بود. حال آنکه دیگر اشراف زادگان حق نداشتند بیش از شش صدف به خود بیاویزند. از این گذشته چون به شاهزاده خانمها، یعنی نوه‌های خود محبت زیادی داشت، در خور تمجید و ستایش بود.

نوه‌های او شش تن بودند و همگی هم بسیار زیبا! اما کوچکترین آنها از همه